

هدایت در قرآن

قسمت سیزدهم



آیت الله جوادی آملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشکال دهم:

اشکال دیگر اشکال کنندگان این است که حجّت منحصر در کتاب و سنت است و اجماع هم از آن نظر که کاشف از سنت است، حجّت دارد، پس عقل هیچ نقشی ندارد. آنها می گویند: دلیل شما چیست که می گوئید عقل، حجّت است؟ اگر خواستید حجیت عقل را از راه کتاب و سنت اثبات کنید، پس اصل کتاب و سنت است و اگر خواستید حجیت عقل را با عقل اثبات کنید، دور لازم می آید. بنابراین، چاره ای ندارید مگر اینکه به قول معصوم (ع) «مراجعة کنید».

پاسخ اشکال دهم:

شما (اشکال کنندگان) با بیان خودتان، سخن خود را ابطال کردید. شما که می گوئید: اصل در حجیت، کتاب و سنت است. این مطلب را با کتاب و سنت می گوئید یا با عقل؟ اگر کتاب یا سنت می گوید که کتاب و سنت حجّت است، که در این صورت دور لازم می آید و دور باطل است. اگر عقل می گوید: کتاب حجّت است و سنت هم حجّت است، به این معنی که: آنچه در کتاب و سنت است توسط معصوم به ما رسیده و هر چه از معصوم رسد حق است، پس کتاب و سنت حق است، اگر چنین استدلال کنید که شما بین دو دور سرگردانید زیرا اصل حجیت عقل را انکار می کنید، پس به هیچ وجه نمی توانید با عقل استدلال کنید.

موجودات ثابت

موجودات متغیر

اشکال یازدهم:

این اشکال را مادّیین کرده‌اند. آنها می‌گویند: روش منطقی (منطق ارسطویی) روش صحیحی نیست زیرا اشکال این منطق از دو مقدمه تشکیل می‌شود که یا باید هر دو مقدمه کلی باشد یا لااقل یکی از آن دو باید کلی باشد، پس هیچ قیاسی تشکیل نمی‌شود که دو مقدمه او جزئی باشد یعنی یک امری که محمول برای جمیع افراد موضوع ثابت است و مخصوص به افرادی دون افراد نیست و مخصوص به زمانی دون زمان نیست، قهراً هم ثابت است و هم دائم.

بنا بر این چون اشکال منطقی روی کلیاتی مبتنی است که باید دائم و ثابت باشند و علوم پیشرفته ثابت کرده که هیچ امر کلی و دائم و ثابت وجود ندارد بلکه تمام موجودات در تغییر و تحول می‌باشند، پس با روش منطقی، ممکن نیست مطلبی را اثبات یا سلب کرد!

و این مضمون همان روش دیالکتیک است.

جواب اشکال یازدهم:

شما خواه ناخواه در همین اشکالاتان، قیاس منطقی درست کردید و از دو مقدمه کلی یا یک مقدمه جزئی و یک مقدمه کلی نتیجه گرفتید.

شما گفتید که چون تمام موجودات مادی است و موجود غیرمادی وجود ندارد و تمام موجودات مادی در تحول و تغییرند، پس تمام موجودات در تحول و تغییرند؛ پس هیچ موجود کلی و ثابت و دائم نداریم! و بدینصورت یک نتیجه کلی از دو مقدمه کلی گرفته‌اید.

اگر شما معتقد باشید که بعضی از امور کلی و ثابت و دائم است و بعضی متغیر و جزئی است که این همان سخن منطقی‌ها است. منطقیون می‌گویند: موجودات دو قسمند: برخی ثابت و برخی متغیر، بعضی کلی و بعضی جزئی، بعضی دائم و بعضی موقت.

ولی اگر می‌گویند: تمام موجودات متغیر و متحول هستند، چاره‌ای ندارید جز اینکه یک قیاس منطقی تشکیل دهید و با داشتن دو مقدمه کلی به این نتیجه برسید که هر موجودی مادی است و بگویند هر مادی در تحول و تغییر است؛ پس هر موجودی

در تحول است و هیچ موجود ثابت و کلی و دائم نداریم. شما منهای این روش منطقی که از یک صفرای کلی و یک کبرای کلی تشکیل شده و سپس نتیجه می‌گیرید موجودات متغیرند، به آن نتیجه هیچگاه نخواهید رسید.

و در کوتاه سخن: اگر گفتید بعضی از موجودات، مادی است، آنگاه گفتید بعضی از موجودات متغیرند، نتیجه این است که بعضی از موجودات متغیرند. و این مطلب هیچ شبهه‌ای بر منطق وارد نمی‌کند چون تمام اهل منطق این سخن را می‌پذیرند که موجودات دو قسمند: برخی مجرد و برخی مادی و آن که مجرد است، ثابت می‌باشد ولی آنکه مادی است، متغیر می‌باشد.

و در صورتی که قیاسی تشکیل بدهید، اگر از دو مقدمه جزئی استفاده کنید، نتیجه‌ای نخواهد داشت و اگر نتیجه‌ای داشته باشد جزئی است، و اگر قیاسی تشکیل بدهید که یک مقدمه اش جزئی و مقدمه دیگرش کلی است، باز هم نتیجه‌اش جزئی خواهد بود و اشکالی بر منطق وارد نمی‌آید.

و به عبارت روشنتر: اگر گفتید بعضی از موجودات مادی است و هر مادی متغیر است و ثابت نیست، نتیجه‌اش آن است که بعضی از موجودات متغیرند و ثابت نمی‌باشند، و این مطلب نه مخالف منطق است و نه مخالف فلسفه چون فلسفه و منطق هر دو این را می‌پذیرند که البته یکی با ماده می‌پذیرد و یکی هم با صورت. و اگر خواستید بگویند تمام موجودات در تحول و تغییرند، چاره‌ای جز این ندارید که قیاسی منطقی تشکیل دهید.

و این روش، روش منطقی است و از آن گذشته، نتیجه‌ای که می‌گیرید دعوی شما را نقض می‌کند: اگر چنانچه تمام موجودات متغیرند، پس خود این اصل کلی هم متغیر است و شما نمی‌توانید آن را به عنوان یک اصل ثابت تلقی کنید. اگر تمام موجودات مادی هستند و هر موجود مادی گذرا است، پس این قانون نیز در معرض زوال است و شما هیچ اصل ثابتی ندارید و چون اصل ثابتی ندارید پس نمی‌توانید بگویند که همه موجودات، مادی و متغیرند و نمی‌توانید نتایج کلی و ثابت داشته باشید.

و از آن گذشته، این منطق دیالکتیک با وحی و عقل صحیح سازگار نیست. و ان‌شاء‌الله در بحث‌های آینده روشن خواهد شد که اینچنین نیست که هر موجودی مادی باشد بلکه برخی از موجودات مادی و متغیرند و برخی دیگر مادی نیستند و ثابتند.



است؛ می فرماید:

«يَتَمَحُّوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَرِيعَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۶ و از این آیه چنین برمی آید که برخی از مخلوقات جهان خلقت با محور اثبات اداره می شوند و در مقابل، ام الكتاب هست که ثابت می باشد. یعنی ام الكتاب که اصل کتاب است، محفوظ از محو و اثبات است و لذا از آن تعبیر می شود به: «لوح محفوظ» یا «کتاب محفوظ» و مانند آن که محفوظ از تغیر است.

در این آیه می فرماید: «وعنده ام الكتاب» یعنی نزد خدا است اصل کتاب و در سوره نحل می فرماید: «وما عند الله باق» آنچه نزد خدا است، باقی است. پس، از این دو نتیجه می گیریم که «ام الكتاب» باقی است و مصون از تغیر است. و در هر صورت این بخش محفوظ و منزه از نفاد و زوال را هرگز با اصول دیالکتیک نمی شود اثبات کرد، چون در آن اصول، موجود ثابت و غیرمتغیر وجود ندارد.

قرآن کریم و اصول دیالکتیک

برخی می گویند: قرآن کریم را باید با علوم پیشرفته و اصول دیالکتیک حل کرد! در پاسخ آنها گفته می شود: هرگز قرآن را نمی توان با اصول دیالکتیک حل کرد زیرا در این اصول، امر ثابت و غیرمتغیر وجود ندارد و این برخلاف نص صریح قرآن کریم است که موجودات را بر دو قسمت می کند، همانگونه که بیان شد.

حضرت امیر (ع) در یکی از خطبه ها، در باره خداوند می فرماید: «فاعمل لا بالحركة» آنگاه استدلال می کند و می فرماید: «وكيف يجري عليه ما هو أجزاه؟» چگونه قانون حرکت و سکون بر خدا جاری می شود، در حالی که خداوند حرکت و سکون را آفریده است لذا هیچگاه خود، محکوم حرکت نخواهد شد.

بنابراین، ما چگونه می توانیم با اصول دیالکتیک، اسلامی را معرفی کنیم که می گوید: خدا منزه از حرکت است و قانون حرکت در حریم الله راه ندارد. خدا نه تنها متحرک نیست بلکه فاعل بالحركة هم نمی باشد زیرا کار او به اراده او است و اراده او از آن حیث که به خودش مرتبط می باشد، منزه از حرکت است. و از طرفی قرآن کریم به عنوان این دو اصل: «اصل کلیت و اصل دوام» خود را معرفی کرده و با این دو اصل نازل شده است.

موجودات ثابت و متغیر در قرآن:

قرآن کریم موجودات را به دو قسمت تقسیم کرده است: یک سلسله موجودات متغیرند و یک سلسله ثابت می باشند. موجودات متغیر همان موجودات مادی هستند که در معرض زوال و دگرگونی هستند و آنها که ثابت هستند، مادی نمی باشند.

حیات ثابت و حیات متغیر

اگر آیات قرآن کریم را ملاحظه فرمائید، متوجه می شوید که حیات را به دو قسمت تقسیم می کند. هنگامی که بحث از حیات انسانها و مانند آنها است می فرماید:

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»^۱ یا می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ»^۲ یا می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۳ که در این بخش، حیات متغیر است و به موت و مردن ختم می شود. ولی آنجا که حیات خداوند را تبیین می کند، می فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»^۴ پس این حیاتی است ثابت در مقابل آن حیات انسانها و دیگر موجودات مانند آنها که متغیرند.

موجودات و اشیائی هم که متعلق به انسانها است فانی و متغیر است ولی آنچه نزد خداوند (الحی الذي لا يموت) می باشد، زنده و ثابت است. در سوره نحل، آیه ۹۶ می فرماید: «مَا عِشْدُكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^۵ آنچه در نزد شما است از بین می رود و آنچه نزد خدا است، باقی است.

بنابراین، موجودات از نظر قرآن بر دو گونه است: موجودی قابل زوال و موجودی «لاینفد» و غیر قابل زوال و این موجود غیر قابل زوال و فناء را به هیچ وجه نمی توان با اصول دیالکتیک اثبات کرد؛ زیرا اصول دیالکتیک می گوید: «کل موجود مادی و کل مادی متغیر، فکل موجود متغیر فکل موجود ینفد و یزول» هر موجودی مادی است و هر مادی متغیر است، پس هر موجودی متغیر است و هر موجودی از بین می رود و زایل می شود!!
در سوره رعد می بینیم خداوند موجودات را دو قسمت کرده

قرآن و دواصل کلیت و دوام

در اوائل بعثت، در سوره تبارک و سایر سوره‌هایی که جزء عشاق^۷ می‌باشند، این دو اصل کلیت و دوام، تذکر داده شده و می‌فرماید:

«وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۸ یعنی این قرآن برای تمام بشر در تمام زمان‌ها است. و آنجا که می‌فرماید: «هُدًى لِلنَّاسِ»^۹ یعنی تمام افراد در تمام ازمان می‌توانند زیر پوشش هدایت قرآن قرار بگیرند.

پس ما اگر روش تفکری نداشته باشیم که «کلی»، «دائم» و «ثابت» در آن مورد پذیرش باشد، چگونه این آیات را می‌توانیم استدلال کنیم و چگونه می‌توانیم ثابت کنیم که قرآن، هدایت همه مردم است تا روز قیامت؟!۱۰

روشهای دعوت

در همین سوره نحل، افراد را از سه راه دعوت می‌کند:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صُلِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^{۱۱}

به قرینه تقابل معلوم می‌شود که حتماً بین حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن فرق و اختلاف است. دعوت، سلسله‌ای از مسائل جهان‌بینی و نظری است که انسان را به آن دعوت می‌کنند و سلسله‌ای از مسائل حکمت عملی و اخلاق و احکام است که انسان را به آن دعوت می‌کنند:

۱- در مسائل نظری، آنجا که مقدمات یقینی لازم است، یا طرحی که این مقدمات یقینی به ثمر و نتیجه برسد، «حکمت» نام دارد.

۲- و اگر از مقدمات مسلم و مشهود، در امور «باید و نباید» کمک گرفته شد، «جدال احسن» نام دارد.

۳- و اگر از مقدمات مظنون در پیروی از خیر مظنون یا پرهیز از شر مظنون کمک گرفته شد، «موعظه» و نصیحت نام دارد.

مسائل منطقی، قراردادی نیست

بنابر این، هیچ راهی برای تعلیم نیست مگر همین راه فطرت و هیچ انسان منطقی نیامده است که برای انسان قانون بسازد

بلکه منطقی آمده، این فطرت را شکوفا کرده است. و به عبارت دیگر این مسائل منطقی، قراردادی نیست که تابع محیط باشد یا قرارداد و قانونی باشد و مانند آن یعنی هیچ انسانی قرارداد نکرده که مردم چنین بیندیشند و چنین تفکر کنند، و همانگونه که مسائل ریاضی هرگز قراردادی نیست، مسائل منطقی هم قراردادی نمی‌باشد و به عبارت دیگر: اینطور نیست که بین هر معلومی با هر مجهولی رابطه باشد. پس اگر نظام علی را پذیرفته‌اند، این نظام بر اندیشه‌ها هم حکومت می‌کند. اینطور نیست که هر مقدمه‌ما را به نتیجه‌ای که می‌خواهیم، برساند یا هرگونه مقدمات را ترتیب دادیم، هر نتیجه‌ای را بتوانیم استنتاج کنیم!

همانگونه که در جهان خارج یک ماده است و یک صورت، در جهان اندیشه و علم هم یک مواد مشخصی هست و یک صورت خاصی وجود دارد که اگر آن مواد با این صورت آمیخته شد، اندیشه صحیح و نتیجه صحیح خواهد داد.

بنابراین، اگر ما بخواهیم نظام علی را بپذیریم چاره‌ای جز این نیست که باید بین ماده و صورت، التیامی باشد و نتیجه خاصی به ما بدهد و گرنه هرگونه بیندیشیم و هر نتیجه‌ای از هر مقدمه‌ای بگیریم، چیزی جز پذیرفتن سفسطه نیست، چون در سفسطه هیچ ربطی علمی بین نتیجه و مقدمات وجود ندارد.^{۱۲}

در بحث آینده راجع به آیه «هدی للناس» و ربط آن با آیه «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام»^{۱۳} بحث خواهد شد که معلوم شود آن هدایت، که برای تمام مردم در تمام زمانها است چیست و این هدایت که می‌فرماید: خدا با این قرآن، راه سلامت را به کسی نشان می‌دهد که رضایت خدا را بدست آورده، چه می‌باشد؟

ادامه دارد



۱- سوره الرحمن، آیه ۲۶.

۲- سوره انبیا، آیه ۳۴.

۳- سوره انبیا، آیه ۳۵.

۴- سوره فرقان، آیه ۵۸.

۵- سوره نحل، آیه ۹۶.

۶- سوره رعد، آیه ۳۹.

۷- عشاق - جمع عبقه، سوره هانی را گویند که در اوائل بعثت در مکه نازل شده است.

۸- سوره قلم، آیه ۵۲.

۹- سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۱۰- سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۱۱- منظور از قانون قراردادی، قانون حقوقی است که بتوان با توافق طرفین آن را عوض کرد نه آن اصل ثابتی که در مسائل جهان‌بینی است مانند قانون کلیت که این دیگر قراردادی نیست. ولی قانونهای قراردادی مانند قانون بیع و تجارت و مانند آن است که جزو مسائل حقوقی است و با توافق طرفین صورت می‌گیرد و قابل تغییر و تحول است.

۱۲- سوره مائده، آیه ۱۶.